

درآمدی بر اندیشه‌های فلسفی- تربیتی یورگن هابرماس و تبیین دلالت‌های آن در تعلیم و

تربیت (اهداف، اصول و روش‌ها)

سجاد باباخانی^۱، مهناز رشتیانی^۲

۱. دانش‌آموخته دکتری فلسفه تعلیم و تربیت، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول).

۲. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد روان‌شناسی تربیتی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران.

فصلنامه راهبردهای نو در روان‌شناسی و علوم تربیتی، دوره چهارم، شماره پانزدهم، پاییز ۱۴۰۱، صفحات ۱۴-۱

چکیده

پژوهش حاضر با رویکردی توصیفی- تحلیلی (استنباطی) و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای، باهدف بررسی و تبیین اندیشه‌های فلسفی- تربیتی یورگن هابرماس و تبیین دلالت‌های آن در تعلیم و تربیت (اهداف، اصول و روش‌ها) انجام پذیرفته است. از اندیشه‌های هابرماس ۵ هدف، ۶ اصل و ۵ روش تربیتی به‌دست‌آمده است. دلالت‌های تربیتی استنتاج شده عبارت‌اند از: اهداف تربیتی: تفکر انتقادی، افزایش توانایی حل مسئله، رشد اخلاق گفتمانی، تفکر خلاق و خلاقیت، کنش گفتاری مطلوب در تعلیم و تربیت. اصول تربیتی: تأکید بر بحث و گفتگوی آزاد و متقابل، مشارکت، تفاهم و توافق در معرفت‌شناختی، اصل احترام به اندیشه‌های مخالف، تأکید بر عقلانیت در آموزش، تأکید بر حقوق متعلمان برای اظهارنظر و تأکید بر تفکر نقاد. روش‌های تربیتی: روش فعالیت مشارکتی و گروهی، استفاده از رویکرد تأویلی، روش ارتقای مهارت‌های ارتباطی در دانش‌آموزان، روش استدلال در بحث و گفتگو و روش پرورش تفکر انتقادی. این یافته‌ها بیانگر ضرورت بازنگری در اهداف، اصول و روش‌های تعلیم و تربیت در نظام آموزشی کشور می‌باشد.

واژه‌های کلیدی: اندیشه‌های فلسفی تربیتی، یورگن هابرماس، تعلیم و تربیت، اهداف تربیتی، اصول تربیتی، روش‌های تربیتی.

مقدمه

یورگن هابرماس^۱ شخصیت برجسته‌ی نسل دوم مکتب فرانکفورت است که متشکل از گروهی از فیلسوفان، نظریه‌پردازان و نقادان فرهنگی است که در ۱۹۲۹ مؤسسه تحقیقات اجتماعی را در فرانکفورت بنیاد نهادند. با آنکه هابرماس نظریه‌پرداز اجتماعی و فیلسوف است، نه متخصص تعلیم و تربیت، بر تعلیم و تربیت نفوذی ژرف داشته است. نظریه انتقادی هابرماس متضمن دستور کاری برای تعلیم و تربیت است و نیز دارای روش‌های خاص خود است، همچون نقد ایدئولوژی و اقدام پژوهی (پالمر^۲، ۱۳۹۳). هابرماس نقش بی‌بدیلی در رشد اندیشه‌های انتقادی و رهایی‌بخش در دوران اخیر داشته و دارد. او از مهم‌ترین چهره‌های حیات روشنفکری امروز آلمان و شاید مهم‌ترین جامعه‌شناس از زمان ماکس وبر^۳ بدین‌سوست و امروز کمتر کسی با این گفته مخالف است (پیوزی، ۱۳۹۳). وی در پی عرضه‌ی تعبیر تازه‌ای از نظریه‌ی فرهنگ و شناخت در مارکسیسم بوده است، تعبیری که فرهنگ و شناخت را به روندهای اقتصادی تقلیل ندهد. از نظر او نیروهای تولیدی خود یکی از اشکال رشد شناخت انسان هستند. بعلاوه، حوزه‌ی فرهنگ صرفاً روبنا و بازتاب ثانویه وجه تولیدی نیست، بلکه منطق خاصی دارد (هولاب^۴، ۱۳۷۸).

به نظر وی، برداشت مکتب فرانکفورت از عقلانیت به نیمه‌ابزاری آن محدود بوده است. مکتب فرانکفورت صفات اصلی جامعه‌ی مدرن را عقلانیت ابزاری، شیء‌گشتگی، آگاهی کاذب و از دست رفتن معنا و آزادی می‌دانست؛ اما هابرماس در بازسازی این مکتب، به نقد اندیشه «دیالکتیک منفی» آن می‌پردازد و در پی یافتن ردپای عقل ارتباطی در عصر سلطه‌ی عقلانیت ابزاری برمی‌آید. باید فضاهایی را که هنوز دستخوش عقلانیت ابزاری و شیء‌گشتگی نشده‌اند، یافت. بی‌شک، به نظر او از این دو فرایند عقلانیت، فرایند تکنیکی، بسیار نیرومندتر بوده و حتی فرایند ارتباطی را در خود جذب و نابود کرده است. نتیجه اینک پیدایش آگاهی و فرهنگ ابزاری بوده است. شیوه‌ی فکر اثباتی، نگرش تفاهم و ارتباط عقلانی و بین‌الذهانی را تضعیف می‌کند و در نتیجه «عرصه‌ی عمومی» روبه‌زوال می‌رود و عقل ارتباطی در چنبر سلطه و سیستم گرفتار می‌آید. به نظر او، حوزه‌های وسیعی از «زیست جهان» برحسب علائق سیستم علمی - سیاسی - اقتصادی مسلط، یعنی عقلانیت ابزاری سراسری و شیء گونه‌بازسازی شد، نتیجه‌ی سلطه‌ی سیستم بر زیست جهان در عصر ما، از دست رفتن معنا، تزلزل هویت جمعی، بیگانگی و شیء‌گونگی جامعه بود. بدین‌سان، هابرماس با بازسازی اندیشه‌های مارکس، وبر و مکتب فرانکفورت در مقابل مفهوم عقلانیت ابزاری همه‌گیر، اندیشه‌ی فرایند «رهایی بخشی عقل ارتباطی» را عنوان می‌کند (هولاب، ۱۳۷۸).

پیرامون پیشینه پژوهش باید گفت که پژوهشگران دیگری برخی ابعاد موضوع موردبحث را از منظرهایی متفاوت بررسی نموده‌اند. ازجمله این پژوهش‌ها به موارد زیر می‌توان اشاره نمود:

نقیب زاده و نوروزی (۱۳۸۸) در پژوهشی با عنوان «تحلیلی بر اهداف تربیت اخلاقی و اجتماعی از دیدگاه هابرماس با تأکید بر نظریه کنش ارتباطی» به بررسی اهداف تربیت اخلاقی هابرماس می‌پردازد. نتیجه تحقیق نشان می‌دهد که تأکید هابرماس بر عقلانیت

^۱ Jorgen Habermas

^۲ Palmer

^۳ Max Weber

^۴ Holub

ارتباطی، زیست جهان و اخلاق گفتگویی در نظریه کنش ارتباطی اهداف زیر را مطرح می‌سازد: در سطح فردی رشد و شکوفایی خرد مبتنی بر ارتباط متقابل هنجاری (عقل ارتباطی) و در سطح اجتماعی دست‌یابی به تفاهم مبتنی بر کنش‌های اخلاقی هدف تربیت اخلاقی است. محمدی و همکاران (۱۳۹۳) در پژوهشی با عنوان «اصول و روش‌های تربیت اجتماعی مبتنی بر نظریه کنش ارتباطی هابرماس» در این پژوهش با بررسی مبانی نظری و تشریح و توضیح نظریه انتقادی و تحلیل نظریه کنش ارتباطی هابرماس یازده اصل تربیتی و سیزده روش تربیتی به دست آمد که تمامی آن‌ها بر ضرورت بازسازی مفهوم یادگیری، مدیریت کلاس و مدرسه، نقش معلم و دانش‌آموز، چگونگی استفاده از مطالب و محتوای درسی، نحوی ارزشیابی تأکید می‌کنند. انگلاند^۱ (۲۰۰۶) در پی به‌کارگیری کارهای اخیر هابرماس در تعلیم و تربیت است. موضوع مقاله در خصوص ارتباط مشارکتی به‌عنوان شکلی محوری از فعالیت در مدارس است. این موضوع بر تغییر جایگاه آموزش و یادگیری سنتی به‌عنوان شکلی محوری از فعالیت به ایجاد معنا به واسطه ارتباط مشارکتی دلالت دارد. به‌نظر نویسنده، ارتباط مشارکتی می‌تواند به‌عنوان تلاشی برای تضمین این امر فهمیده شود که هر فردی با گوش‌کردن، مشارکت، پیگیری مباحث و ارزیابی، مادامی که در همان زمان تلاشی دسته‌جمعی برای ارزش‌ها و هنجارهایی صورت بگیرد که همه با آن به توافق می‌رسند، به جایگاهی دست می‌یابد. آگاهی یافتن از مبانی فکری نظریه انتقادی و دیدگاه‌های تربیتی متأثر از آن (خصوصاً دیدگاه‌های مهم‌ترین اندیشمند معاصر این نحله) اهمیت بسیاری برای جامعه تعلیم و تربیت ایران دارد؛ زیرا صرف‌نظر از این‌که جامعه تعلیم و تربیت ما در جریان برخی از مباحث مهم تربیتی سه دهه اخیر قرار می‌گیرد، آشنایی با نقطه نظرات مطروحه در چارچوب این دیدگاه‌ها نیز خود می‌تواند انگیزه مناسبی برای برخورد انتقادی پژوهشگران و دست‌اندرکاران تعلیم و تربیت کشور با این دیدگاه‌ها باشد (میرلوحی، ۱۳۷۶)؛ اما به‌کارگیری این تفکرات در تعلیم و تربیت تاکنون توجه چندانی نداشته است.

ازاین‌رو، تحقیق حاضر باهدف آشنایی با اندیشه‌های فلسفی و تربیتی یورگن هابرماس و تبیین دلالت‌های آن در تعلیم و تربیت (اهداف، اصول و روش‌ها)، انجام می‌پذیرد؛ و در صورت تلاش محققین و اندیشمندان کشورمان، می‌توان با رجوع به آن دلالت‌ها راهکارهای نوینی برای تعلیم و تربیت کشور خود به‌دست آورد. پرسش‌های اصلی این پژوهش عبارت‌اند از: اندیشه‌های فلسفی و تربیتی هابرماس کدام‌اند؟ هدف‌های تربیتی مبتنی بر اندیشه‌های فلسفی-تربیتی هابرماس کدام‌اند؟ اصول تربیتی مبتنی بر اندیشه‌های فلسفی-تربیتی هابرماس کدام‌اند؟ و روش‌های تربیتی مبتنی بر اندیشه‌های فلسفی-تربیتی هابرماس کدام‌اند؟

روش پژوهش

این پژوهش از نوع تحقیق کیفی می‌باشد؛ و با توجه به اینکه باید به توصیف اندیشه‌های فلسفی هابرماس و تحلیل مباحث مطرح‌شده و تبیین دلالت‌های تربیتی براساس، اهداف، اصول و روش‌های تربیتی هابرماس پرداخته می‌توان این تحقیق را در زمره پژوهش‌های توصیفی-تحلیلی به‌حساب آورد که با استفاده از روش‌های تحلیل استنادی و تحلیل عقلانی با رجوع به آثار هابرماس و آثار و پژوهش‌های دیگران به جمع‌آوری داده‌ها پرداخته و سپس به تحلیل آن‌ها و استنتاج دلالت‌های تربیتی پرداخته‌شده است.

¹ Englund

در تحقیقات توصیفی، محقق به دنبال چگونه بودن موضوع است و می‌خواهد بداند پدیده، متغیر، شی یا مطلب چگونه است. تحقیقات توصیفی هم جنبه کاربردی دارد و هم جنبه مبنایی. در بعد کاربردی از نتایج در تصمیم‌گیری و برنامه‌ریزی استفاده می‌شود؛ و در بعد بنیادی یا مبنایی به کشف حقایق و واقعیت‌های جهان خلقت می‌پردازد (بازرگان، ۱۳۹۴).

یافته‌ها

معرفت‌شناسی هابرماس

بررسی معرفت‌شناسی هابرماس نیازمند شناخت اشکال دانش، مفهوم علایق شناختی بشری، بین‌الذهانی بودن معرفت و تعریف عقل و عقلانیت است که در ادامه به آن اشاره می‌شود.

علایق شناختی بشری: یورگن هابرماس در کتاب خود به نام شناخت و علاقه مبنای آموزش و پرورش رهایی‌بخشی را به دست داده است. به نظر او هر علمی باعلاقه معینی در ارتباط است، این علایق عبارت‌اند از: (۱) علاقه فنی، (۲) علاقه به حفظ و توسعه تفاهم، (۳) علاقه به رهایی از جبرها و آنچه آدمی را به شیء تبدیل می‌کند. علوم طبیعی که تجربی-تحلیلی هستند علاقه فنی و علوم انسانی که تاریخی و تأویلی هستند، علاقه به تفاهم و علوم انتقادی (علوم اجتماعی مبتنی بر نقد) علاقه به رهایی از جبرها را ارضا می‌کند و هابرماس خود آموزش علوم دسته سوم را به‌طور اخص توصیه می‌کند (کاردان، ۱۳۹۹).

اشکال دانش: هابرماس بر آن است که دانش در خدمت علایق گوناگونی است، لذا تحلیل اجتماعی را می‌توان برحسب علایق دانش ساز جامعه به عمل آورد. به اعتقاد او، جامعه علایق را معین می‌کند و علایق تعیین‌کننده دانش هستند، زیرا همین علایق هستند که اهداف و انواع دانش را مشخص می‌کنند. منافع، کارکردی ایدئولوژی دارند مثلاً «علاقه فنی» می‌تواند توانمندان را توانمند و ناتوانان را ناتوان نگه دارد، به عبارتی، می‌تواند وضع موجود جامعه را تحکیم و تداوم بخشد. «علاقه رهایی‌بخش» وضع موجود را تهدید می‌کند. از این منظر، دانش بی‌طرف نیست. دانش تربیتی با ارزش دانشی است که توسط قدرت اجتماعی و موقعیتی حامیان آن دانش - یعنی جوامع پژوهندگان، تعیین می‌شود. دانش و تعاریف آن منعکس‌کننده منافع جامعه پژوهندگانی هستند که در پارادایم-های ویژه فعالیت می‌کنند. هابرماس تعریف دانش ارزنده و شیوه‌های فهم را حول سه علاقه شناختی بنا می‌کند: (۱) پیش‌بینی و کنترل (۲) فهم و تفسیر (۳) رهایی و آزادی. وی این علایق سه‌گانه را به ترتیب فنی، عملی و رهایی‌بخش می‌خواند (پالمر، ۱۳۹۳).

عقل و عقلانیت: هابرماس در دو اثر عمده خود «نظریه و عمل» و «شناخت علائق انسانی» موضع انتقادی ضد پوزیتیویستی شدیدی اتخاذ کرده و از همین دو «عقل»- «علائق» و «نظریه» - «عمل» را در ارتباط و پیوندی نزدیک و تنگاتنگ با یکدیگر قرار داده است. به اعتقاد هابرماس با رشد علوم و تکنولوژی و تشکیلات عریض و طویل بوروکراسی در جوامع صنعتی، پیوند فوق از مسیر اصلی خود خارج و منحرف گشته و سیمایی زیان‌بار و غیرانسانی به خود گرفت؛ زیرا عقل اینک کاملاً خصلت ابزاری پیدا کرده و عقلانیت نیز چیزی نیست جز کشاندن هر چه مؤثرتر ابزار به خدمت اهداف جوامع مبتنی بر علوم و تکنولوژی اجتماعی و بدین ترتیب عقل نقش «رهایی‌بخش» خود را ازدست داده و از شکل ابزاری در خدمت کشف یا خلق «معنی» و «ارزش» به‌صورت ابزاری در خدمت «قدرت» و «اقتدار» و «سرکوب» درآمده‌است (نوروزی، ۱۳۸۱). هابرماس عقلانیت را در دو نگرش با عنوان عقل ارتباطی و عقل

ابزاری یا استراتژیک نام می برد. تفاوت اصلی عقل ارتباطی و ابزاری در دیدگاه هابرماس این است که عقل ارتباطی به تفاهم و توافق میل دارد، اما عقل ابزاری به دسترسی به هدف های از پیش تعیین شده و تصرف و تسلط (بر طبیعت و دیگران). به بیان دیگر، عقل ارتباطی معطوف به ایجاد زیست جهان ارتباطی و عقل ابزاری علیه آن و در راستای اعمال قوانین سیستم می باشد (هابرماس، ۱۳۸۴).

بین الادهانی بودن معرفت: در برابر فلسفه سوژه محور کانت و هگل که فاعل شناسا (سوژه) را در مرکز شناخت قرار می دادند و قائل به فعال بودن ذهن در برابر عین بودند و نیز در برابر گست مدرن ها که ضمیر ناخودآگاه فرویدی را در مرکز قرار داده و فاعل شناسا و ساختار ذهن - عین را رد می کنند، هابرماس امر بین الادهانی را در مرکز قرار داده است دانش را به منزله حاصل فعالیت سوژه شناساگر می داند (کریمی، ۱۳۸۶). هابرماس معتقد است حقیقت از راه اجماع مباحثه گران در یک وضعیت گفتمانی حاصل می شود. پس طبق نظر هابرماس، حقیقت یک موضوع درجایی به دست خواهد آمد که افراد با گفت و گو در مورد آن به اجماع و تفاهم برسند (هابرماس، ۱۳۸۴). بین الادهانی بودن حقیقت به ویژه در عرصه ی گفت و گو خود را بروز می دهد و باید توجه داشت که حقیقتی از پیش تعیین شده وجود ندارد و حقیقت درجایی به دست خواهد آمد که کنشگران به تفاهم و توافق مشترکی درباره ی آن رسیده باشند. همان طور که اشاره شد، درحالی که پست مدرن ها حقیقت را امری اعتباری، نسبی و محصول قراردادهای زودگذر می دانند، هابرماس حقیقت را امری بین الادهانی دانسته و آن را در گفت و گو می جوید.

از فروض پوزیتیویسم، این است که دانش را همیشه می توان به حاصل جمع خواص کشف شده ی جهان اعیان کاهش داد؛ نیمه ی دیگر این است که ذهن مدرک خالق و شناسنده در بدترین حالت، در دنیای صرفاً عینی خود عنصری آلاینده است؛ و در بهترین حالت، شبیحی در دستگاه علم است که در حد امکان باید حذف شود؛ این فروض هنوز هم زیربنای برداشت عمومی از علم و پایه ی هرم علوم نوین است، که هابرماس به قصد چالش با سرچشمه ی این فروض معرفت شناختی، در تجربه گرایی ارتدکس آمده است. به طور کلی، وی سه هدف عمده را دنبال می نماید که اصول معرفت شناختی او را تشکیل می دهد:

۱- وی ملهم از پیشگام روشنگری آلمانی، یعنی «کانت»^۱ است و در مورد شیوه ی او در باب دانش بیان می دارد که دانش، ضرورتاً هم برحسب اعیان تجربه و هم برحسب مقولات پیشینی و مفاهیمی که ذهن شناسا در هر عمل فکری و ادراکی به همراه دارد، تعریف می شود. کلاً هدف او بازگرداندن عقل و عقلانیت به ذهن شناس است؛ اما نه مثل ایدئالیست کلاسیک. تمام کارش به انسجام معرفت شناختی ای برمی گردد که در آن اعتبار دانش و درک به ذهن آگاه و خردورز گرایش دارد.

۲- او از کانت و سنت فلسفی کلاسیک به شدت فاصله می گیرد. وی خواستار نشان دادن پویایی و اجتماعی بودن ذهن شناساست. استدلال فلسفی کانت در قالب جهانی فارغ از زمان و تاریخ و تاحدی فراسوی تجربه ی اجتماعی مطرح می شود. یکی از اهداف کتاب «دانش و علائق انسانی»، حفظ مبانی جامعه شناختی و نشان دادن این نکته است که هیچ شناسنده ی بدون فرهنگ وجود ندارد؛ البته این شناسنده، تسلیم پیش داوری تجربه گرایانه نمی شود.

¹ Kant

۳- هدف سوم به اثبات اعتبار تأمل برمی گردد. وی درصدد است نشان دهد قدرت خرد، ریشه در فرایند تأمل دارد و از این چشم انداز، با این دعوی معمول تجربه گرایی سنتی مقابله کند که تأمل متصور در سنت فکری آلمانی، صرفاً یک درون نگری واهی است و البته تنها راه علاج چنین دانش ناقصی را باید در درک هرچه دقیق تر طبیعت خارجی جست. استدلال مهم ترش این است که کم و کاستی های دانش ناقص از نگرش شناختی عمل گرایانه ی پوزیتیویستی سرچشمه می گیرد (پیوزی، ۱۳۸۴).

نظریه انتقادی هابرماس

نظریه انتقادی عبارت است از «نظریه ای جامع و فراگیر درباره کنش و عقلانیت ارتباطی در بستر وضعیت کلامی مطلوب» که معمولاً از آن تحت عنوان «نظریه کاربردشناختی همگانی» نیز یاد می کند. این تز هابرماس مبتنی بر این عقیده است که اولاً در عقل ارتباطی یا مفاهمه ای نوعی قدرت خارق العاده (استعلایی) سرسختانه نهفته است که در پارادایم های دیگر به ندردت به چشم می خورد و ثانیاً انسان ها نیز همواره نوعی تعلق خاطر و دل بستگی عمیق و دیر پای به عقلانیت و خردورزی از خود نشان داده اند (نوروزی، ۱۳۸۱).

نظریه اخلاق گفتمانی هابرماس

تئوری اخلاق گفتمانی هابرماس شامل دو ویژگی متفاوت است: عنصر اول این شرط را به پیش می نهد که اساس و بنیاد هر عقیده نیازمند پیش شرط مشارکت در یک مباحثه برای آزموده شدن اعتبار آن برای مبدل شدن به یک قاعده است. دومین عنصر دگرگون سازی طبیعت انفرادی حکم مطلق کانتی، به ضرورتی اشتراکی از طریق بازسازمان دهی آن تا بتواند از طریق بیان اراده ی کلی ضمانت شود و به نقشی در یک مباحثه ارتفاع یابد. پیگیری روال کار با روایت گرایی در اولین ویژگی، تئوری هابرماس را در تمایز با تئوری رالز^۱ قرار می دهد و دومین خصیصه آن را با تئوری اخلاقی کانت و بار دیگر از تئوری عدالت رالز جدا می کند. تئوری اخلاقی هابرماس، براساس اصل متمایز اخلاق گفتمانی شکل گرفته و به مثابه اصل مباحثه در این گفتار او تصریح می شود: تنها آن قاعده ای قادر است مدعی اعتبار باشد که در مقابل بالاترین اندازه های تأثیرپذیری تصویب شود. درست مثل مشارکت در یک گفتگوی عملی. این گفتگوی عملی آن طور که هابرماس می نویسد: یک روال برای آزمودن اعتبار قواعد احتمالی است و نه برای فراهم آوردن قواعد موجه. در این مسیر اخلاق گفتمانی متعهد می شود که فرایند ساخته شدن احکام در شکلی بی طرفانه به اجرا گذاشته شود، درست در تضاد با تئوری عدالت رالز که به دنبال تشخیص جهت ساخت بی طرفانه در احکام اخلاقی انفرادی است. برخلاف تئوری رالز (و البته کانت) اصول اخلاق گفتمانی ضمانت می کند که اصول جهان شمول تنها می توانند بیانگر تفسیرهایی از محتوای اصول هنجارین یک رویه باشند و نه بیانگر محتوای اصول هنجارین مباحثه. همچنین هابرماس محتوای تئوریش را از هرگونه اثری که به محتوای اخلاقی قائم به ذات اشاره کند، پاک می کند (هونیش^۲، ۱۳۹۰).

¹ Rawls

² Hoenisch

نظریه کنش ارتباطی هابرماس

هابرماس در سال ۱۹۸۱ اثر بزرگ خود تحت عنوان نظریه کنش ارتباطی را در دو جلد به چاپ رساند. او در این اثر به طور مفصل پیرامون منش ارتباطی بحث نموده و دیدگاه‌های خود را در آن مطرح ساخته است (علیخواه، ۱۳۷۹). همچنین، این اثر در بردارنده موضوعات و محورهای مقدماتی پروژه‌های بعدی هابرماس بود، چنان‌که او پس از ارائه آن به گسترش نظریات خود در حوزه‌های گفتمان اخلاقی، گفتمان قانونی و سیاسی و تدوین مجدد نظریه مدرن ادامه داده است؛ بنابراین، در این قسمت از مقاله، به توضیح «نظریه کنش ارتباطی» هابرماس و دیدگاه مکمل آن، یعنی «نظریه عقلانیت ارتباطی» می‌پردازیم.

کنش ارتباطی: هابرماس از سه نوع کنش با عنوان کنش ابزاری، کنش راهبردی و کنش ارتباطی نام می‌برد. هابرماس در کتاب نظریه کنش ارتباطی در اشاره به تفاوت کنش ارتباطی با سایر کنش‌ها چنین می‌نویسد: در مقابل این‌ها (کنش راهبردی و ابزاری) من از کنش ارتباطی سخن می‌گویم آنجا که کنش‌های کارگزاران نه از طریق محاسبات خودخواهانه موفقیت بلکه از طریق عمل حصول تفاهم هماهنگ می‌شود. در کنش ارتباطی مشارکت‌کنندگان در وهله اول به سوی موفقیت‌های فردی خود سمت‌گیری نمی‌کنند. آن‌ها هدف‌های فردی خود را تحت شرایطی دنبال می‌کنند که بتوانند نقشه‌های کنش خود را بر مبنای تعاریف مشترک از وضعیت هماهنگ کنند. در مورد مفهوم حصول تفاهم که مؤلفه کلیدی فهم کنش ارتباطی به شمار می‌رود، باید توجه داشت که مراد از این اصطلاح رسیدن به هم فهمی دوطرفه در کنش ارتباطی بوده و بنا به گفته خود هابرماس مراد از آن فرآیند رسیدن به توافق در میان فاعلان در مقام گوینده و عمل‌کننده می‌باشد (هابرماس، ۱۳۸۴). بر مبنای نظریه کنش ارتباطی، کنشگران برای رسیدن به یک درک مشترک از طریق استدلال، وفاق و همکاری با یکدیگر ارتباط متقابل برقرار می‌کنند (مهدوی و مبارکی، ۱۳۸۵). «چرخش زبان‌شناختی» هابرماس سرآغاز مهمی برای دستیابی به این نظریه بود. هدف از این چرخش، جای‌گزینی مسئله زبان مبتنی بر رویکردی بین‌الذهانی با مسئله سنتی آگاهی در فلسفه مدرن بود. خروج از بن‌بست فلسفه سوژه و آگاهی که دغدغه تحلیل ذهن نوع بشر را داشته است و ورود به فلسفه زبانی با دغدغه تحلیل چگونگی کنش‌های زبانی و ارتباطات انسانی سرآغاز دستیابی هابرماس به مهم‌ترین قسمت پروژه خود، یعنی «نظریه کنش ارتباطی» بود. به نظر هابرماس، فلسفه آگاهی، فلسفه‌ای تک‌گفتاری یا مونولوگی است که راه را بر هر نوع رویکرد مبتنی بر بین‌الذهانی بودن معرفت و در نتیجه کنش ارتباطی مبتنی بر گفتگو می‌بندد. بر این اساس، هابرماس برای تدوین نظریه خود به مطالعه دانش‌های زبانی از جمله فلسفه زبان می‌پردازد. نخستین مسئله‌ای که این چرخش زبان‌شناختی در جریان فکری هابرماس مطرح می‌کند، روش پژوهش در این حوزه است؛ بنابراین، از آنجا که موضوع موردنظر هابرماس قابل بررسی تجربی نیست، او روش «بازسازی عقلانی» را برمی‌گزیند (هولاب، ۱۳۷۸).

ویژگی‌های گفت‌وگوی موسوم به کنش ارتباطی عبارت‌اند از:

- ۱- ادعاهای صحت و اعتبار که بر چهار نوع می‌باشد، فهم‌پذیری، صدق، حقیقی بودن و صحت
- ۲- استدلال آوردن و استدلال خواستن در گفت‌وگوی کنش ارتباطی
- ۳- شرایط ایدئال گفت‌وگو: همان‌گونه که کنش ارتباطی هسته مرکزی اندیشه‌های هابرماس را تشکیل داده و تمامی اجزاء عمده سلسله نظریه‌های وی از آن نشئت می‌گیرد، گفتگو نیز هسته مرکزی کنش ارتباطی به حساب می‌آید، چراکه کنش ارتباطی از دید

هابرماس در پی تحقیق تفاهم بوده که این تفاهم از مسیر گفتگو حاصل خواهد شد. باید در نظر داشت که گفتگو با زبان نمود خارجی می‌یابد و به این ترتیب زبان نقش محوری را در فلسفه هابرماس بازی می‌کند (علیخواه، ۱۳۷۶). در ارزیابی وضعیت آرمانی گفتار، هابرماس شروط ذیل را در مقام گفتگو قائل می‌شود: قابل فهم بودن، دارای قضایای حقیقی بودن: متشکل از قضایایی باشد که حقیقت دارند، صداقت: گوینده در طرح قضایایش صادق باشد، درستی: گوینده باید نطقی را انتخاب کند که دارای صحت و درستی باشد. این عناصر چهارگانه برای اعتبار گفتار لازم بوده و برای داشتن یک کنش ارتباطی سالم لازم است و اساساً توافق و تفاهم زمانی حاصل می‌شود که این داعیه‌های اعتبار مطرح و پذیرفته شوند (مه‌دوی و مبارکی، ۱۳۸۵).

۴- فرایند جهان‌زیست (زیست‌جهان) و نظام: هابرماس، در تئوری کنش ارتباطی دو مفهوم جهان‌زیست و "نظام" را در تقابل با همدیگر مطرح می‌کند. جهان‌زیست را باید همان جهان معنی و کنش ارتباطی و توافق و رابطه ذهنی بین انسان‌ها دانست، جهانی که یک مفهوم مکمل برای کنش ارتباطی بوده و فضایی است که در آن کنش ارتباطی صورت می‌گیرد. این فرایند شامل حوزه‌ای از تجربیات فرهنگی و کنش‌های متقابل ارتباطی بوده که به‌طور اساسی قابل درک و ذاتاً آشنا هستند و پایه‌ای برای تمام تجربیات زندگی به‌شمار می‌روند. مؤلفه‌های اساسی این فرایند عبارت‌اند از: فرهنگ، شخصیت و جامعه؛ اما نظام یا سیستم، همان فرایند عقلانیت ابزاری است که حوزه‌های عمده‌ای از جهان‌زیست را تسخیر کرده است. او حاصل وضعیت فعلی سلطه نظام بر جهان‌زیست را از دست رفتن معنا، تزلزل هویت جمعی، بی‌هنجاری، بیگانگی و شی‌گونگی جامعه قلمداد می‌کند (هابرماس، ۱۳۸۴).

در کنش ارتباطی، شرکت‌کنندگان بر همکاری و همیاری خود می‌افزایند و دیگر محاسبات خشک ریاضی‌وار و فشار سنت‌های از پیش موجود در میان نیست بلکه افراد با گفتمان سعی دارند تا راه‌هایی برای توافق برگزینند. این کنش در ذات خود رهایی‌بخش است چراکه با خود، کنش‌های متعالی را همراه دارد. این رهایی در بستر و زمینه‌ای می‌تواند تحقق یابد که در آن خودشناسی از طریق گفتمان امکان‌پذیر باشد، گفتمان باکسانی که در تلاش‌اند تا به خودشناسی برسند. هابرماس برای تشریح کنش ارتباطی به مطالعه زبان می‌پردازد. در واقع همان‌گونه که کنش ارتباطی، هسته و مرکز حوزه عمومی است، گفتگو نیز هسته کنش ارتباطی و زبان ابزار مهم آن است. آنچه مقام و منزلت ما را از طبیعت متعالی‌تر می‌سازد زبان است؛ یعنی تنها ابزاری که از ماهیت و شکل آن آگاهیم. ساختار زبان به‌گونه‌ای است که استقلال و مسئولیت را برایمان تثبیت می‌کند. نخستین جمله بدون شک گرایش ما را به تفاهم نشان می‌دهد. «صلاحیت و شایستگی زبانی» نیز در کنش ارتباطی ملحوظ است. منظور همان موارد و چارچوبی است که از لحاظ واج‌شناسی و جمله‌بندی باید رعایت شود. این امر بیشتر مربوط به مقولات زبان‌شناختی است. به‌زعم هابرماس، زبان سه وظیفه عمده دارد:

۱- بین اذهان رابطه ایجاد می‌کند. به‌واسطه گفتار، یک گوینده می‌تواند با جهان بیرون از خود و با جهان نظم مشروع (اجتماعی) ارتباط برقرار نماید. این کارکرد گفتار باعث ایجاد رابطه دوفره یا ارتباطی بین الاذهانی می‌شود.

۲- از طریق زبان فرد می‌تواند با پدیده‌ها و اشیاء خارجی ارتباط برقرار نماید و در این طریق گوینده به رابطه با چیزهایی در جهان موجود پدیده‌ها ادامه می‌دهد.

۳- فرد می‌تواند تجربیات خود را به دیگران منتقل سازد (علیخواه، ۱۳۷۹).

عقلانیت ارتباطی: هابرماس بر آن است که برداشت آباء مکتب فرانکفورت متوجه عقلانیت ابزاری بوده است؛ در واقع این مکتب ویژگی های اصلی جامعه مدرن را عقلانیت ابزاری، شی گشتگی، آگاهی کاذب و از دست رفتن معنا و آزادی می دانست؛ اما او ضمن دفاع جدی از مدرنیته به نقد اندیشه «دیالکتیک منفی» آن مکتب می پردازد و در پی یافتن ردپای عقل ارتباطی در عصر سلطه عقلانیت ابزاری برمی آید (بهمن پور، ۱۳۷۹). دغدغه هابرماس برای ارائه چشم اندازی برای نحوه بیرون رفت از «عقلانیت ابزاری»، «قفس آهنین» دیوان سالاری وبر (به اصطلاح هابرماس، به استعمار کشیدن جهان به وساطت کنترل اهرم های قدرت، قانون و دیوان سالاری)، راه جلو رفت را در «عقلانیت ارتباطی» می بیند، راهی که از اصول «موقعیت گفتار آرمانی» پیروی می کند (پالمر، ۱۳۹۳). عقلانیت ارتباطی نوعی عقلانیت در زندگی انسان است که در شکل های مختلف زندگی ما حضور دارد و مجموعه ای از معارف و الگوها و ارزش ها و هنجارهاست که راهنمای عمل انسان برای کنش ارتباطی است. عمل ارتباطی وقتی عقلانی است که تنها حاکم بر آن استدلال و برهان آزاد و عاری از هرگونه سلطه خارجی باشد. در چنین جامعه ای از آنجاکه ادعاهای اعتبار در معرض نقد قرار دارند، امکان شناسایی و تصحیح اشتباهات در آن ها و آموختن از این اشتباهات همواره وجود دارد. اگر این روند در سطحی بازاندیشانه صورت گیرد، آنگاه صورتهایی از استدلال شکل می گیرد که نه تنها می توان شرایط انتقال و توسعه آن ها را در یک سنت فرهنگی ایجاد نمود، بلکه می توان آن ها را در نهادهای فرهنگی خاصی متمرکز کرد (بهمن پور، ۱۳۷۹).

عناصر عقلانیت ارتباطی عبارت اند از:

- ۱- آزادی برای شرکت در گفتمان، بررسی ادعاهای سؤال برانگیز، ارزشیابی توضیحات، تغییر دادن ساختارهای مفهومی مفروض، ارزیابی توجیهات، تغییر هنجارها، پرسیدن نیات سیاسی و کاربرد کنش های گفتاری
- ۲- گرایش به تفاهم متقابل میان شرکت کنندگان گفتمانها و احترام به حقوق آن ها به عنوان شرکا برابر و مستقل
- ۳- توجه به دستیابی به وفاقی در بحث که تنها بر قوت استدلال مبتنی باشد، نه بر قدرت، مقام و موقعیت شرکت کنندگان، به خصوص قدرت شرکت کنندگان صاحب سلطه
- ۴- رعایت معیارهای اعتبار کنش های گفتاری از جمله: بیان سخن حق، قانونمندی، صادقانه و فهم پذیر (پالمر، ۱۳۹۳).

دلالت های تربیتی اندیشه های فلسفی یورگن هابرماس

در این قسمت، با توجه به مباحثی که در توضیح اندیشه های فلسفی هابرماس آوردیم، به استنتاج دلالت های تربیتی اندیشه او ذیل سه عنوان کلی «اهداف تربیتی»، «اصول تربیتی» و «روش های تربیتی» به عنوان یافته های تحقیق پرداخته ایم.

اهداف تربیتی

تفکر انتقادی: این مطلب در اندیشه های هابرماس مورد توجه قرار گرفته است. از نظر لومزدین^۱ (۱۹۹۵) افرادی که تفکر انتقادی در آنان پرورش باید قادر به تحلیل، ارزیابی و قضاوت در مورد امور خواهند بود و بهترین مسائل فردی و شخصی را در زندگی خود حل خواهند کرد. تفکر نقاد تنها گزینه تربیتی نیست بلکه بیشتر یک بخش ضروری تربیت است؛ زیرا توانایی تفکر انتقادی، یک

¹ Lumsdaine

شرط لازم برای فرد تربیت شده است و به علت آنکه آموزش روحیه انتقادی یک روش اساسی برای پاسخگویی به تأکید اخلاقی احترام به افراد است، باید برای شاگردان و سایرین بکار برود. معلمان باید فرصت‌هایی را برای تمرین مهارت‌ها و روش‌های تفکر انتقادی برای شاگردان تدارک ببینند.

افزایش توانایی حل مسئله در دانش‌آموزان: این توانایی دانش‌آموزان را قادر می‌سازد مسائل و مشکلات تحصیلی را راحت‌تر حل کنند. افزایش دادن توانایی‌های دانش‌آموزان در حل مسئله یکی از اهداف تعلیم و تربیت است که در اندیشه‌های هابرماس قابل استخراج است.

رشد اخلاق گفتمانی: نظریه اخلاق گفتمانی هابرماس می‌تواند در تربیت اخلاقی مؤثر واقع شود. با توجه به دیدگاه او، دانش‌آموزان بایستی در آینده به افرادی تبدیل شوند که توانایی برقراری یک ارتباط مطلوب را داشته و بتوانند با ارائه استدلال مناسب به گونه‌ای توافقی و جمعی به هنجارهایی اخلاقی در میان خود دست یافته و عمل کردن بر طبق آن هنجارها را در دستور کار خود قرار دهند. با توجه به این دیدگاه مربیان موظف‌اند به گونه‌ای مناسب و منطبق با بهترین شیوه استدلال، نحوه برقراری ارتباط مطلوب، احترام متقابل اجتماعی و شیوه‌های استدلال منطقی را به دانش‌آموزان آموزش داده و آن‌ها را در چگونگی رسیدن به توافق و اجماع راهنمایی کنند.

تفکر خلاق و خلاقیت: تفکر خلاق هم به حل مسئله و هم به تصمیم‌گیری‌های مناسب کمک می‌کند. با استفاده از این نوع تفکر، راه‌حل‌های متفاوت یک مسئله و پیامدهای هریک از آن‌ها بررسی می‌شود. تفکر خلاق در اندیشه‌های هابرماس مورد توجه بوده است. ورنون، خلاقیت را توانایی شخص در ایجاد ایده‌ها، نظریه‌ها و بینش‌های نو و بازسازی مجدد در سایر زمینه‌ها تعریف می‌کند که به عنوان پدیده‌ای ابتکاری و با ارزش قلمداد گردد (حسینی، ۱۳۹۴). معلم می‌تواند با به کارگیری شیوه‌های مناسب زمینه رشد تفکر خلاق و خلاقیت را در دانش‌آموزان فراهم کند.

کنش گفتاری مطلوب در تعلیم و تربیت: هابرماس بر رعایت اصل احترام متقابل در ارتباطات تأکید می‌کند. در جریان آموزش مربیان نباید دیدگاه‌های خود را به دانش‌آموزان تحمیل کنند باید دانش‌آموزان در یک فرآیند آموزشی یادگیرندگانی فعال و خلاق بوده و در ایجاد دیدگاه‌های جدید نقش داشته باشند.

اصول تربیتی

تأکید بر بحث و گفتگوی آزاد و متقابل: اندیشه هابرماس بر ضرورت ایجاد فضایی مناسب، همراه با عدالت و آزادی و دور از هرگونه اجبار و تحمیل و سلطه، برای گفتگو دلالت دارد، توجه به این نکته می‌تواند یکی دیگر از اصول تربیتی را برای ما به ارمغان آورد. معلم باید نوعی از گفتگو را به وجود آورد تا دانش‌آموز به راحتی بتواند با دیگران صحبت کرده و با آن‌ها ارتباط برقرار کند. دانش‌آموز هرگز با اجبار و تحمیل و تلقین نمی‌تواند به معارف و هنجارها دست یابد.

مشارکت، تفاهم و توافق در معرفت‌شناختی: یکی از دلالت‌های تربیتی رویکرد بین‌الذهانی از معرفت هابرماس که به عنوان یک اصل تربیتی موردنظر خواهد بود، توجه به این نکته است که معرفت در رابطه‌ای یک‌سویه با جهان یا موجوداتی عینی شده تحقق

نخواهد یافت، بلکه برای رسیدن به معرفت نیازمند برقراری رابطه‌ای دوسویه میان اذهان مختلف هستیم. تعلیم و تربیت باید مشارکت متقابل و مؤثر مبتنی بر تفاهم و توافق را از طریق ارتباط متقابل و متعامل بین دانش‌آموزان فراهم سازد، بخش زیادی از مطالبی که در کلاس مطرح می‌شوند باید با استدلال و توافق بین‌الذهانی به بحث گذاشته شود.

اصل احترام به اندیشه‌های مخالف: این اصل به‌عنوان یکی از اصول تعلیم و تربیت بیانگر این است که روابط میان معلم با شاگردان و شاگردان با یکدیگر باید به نحوی باشد که در صورت نرسیدن به توافق، دیدگاه‌های مخالف محترم شمرده شود و در عین مخالفت با آن، مورداحترام قرار گیرد.

تأکید بر عقلانیت در آموزش: عقلانی کردن آموزش به نظر هابرماس چنین است که در ارتباط با سایر کنشگران شرط‌های لازم برای تفاهم و توافق که هدف کنش ارتباطی است، برآورده می‌شوند (هابرماس، ۱۳۸۴). مربیان و دانش‌آموزان طبق این اصل باید کنش‌های خود را براساس عقلانیت تنظیم کنند.

تأکید بر حقوق متعلمان برای اظهارنظر: طبق این اصل، افراد باید در محیط‌های آموزشی به تمرین ارائه پیشنهاد و دفاع از حقوق و عقاید خود بپردازند. محیط‌های آموزشی می‌توانند با فراهم کردن شرایطی که در آن دانش‌آموزان فرصت ارائه نظر و انجام انتقادات و پیشنهادها مناسب در مورد مختلف را دارند، به رشد آزادی دانش‌آموز کمک کنند.

تأکید بر تفکر نقاد: در فرآیند آموزش و پرورش، مربیان باید بکوشند فرصت‌ها و امکان آزادی عمل را برای دانش‌آموزان فراهم کنند. فراگیر نباید مانند مهره بی‌اراده گوش‌به‌زنگ آموزش‌ها و بایدونباید‌های مربی بشود. آموزش‌ها و القای باید‌ها و نبایدها نباید تحمیلی و همراه با فشار و زور باشد. اگر درجایی مربی تشخیص دهد که مصالح فراگیر از او می‌طلبد که در رفتار و زندگی او دخالت کند، این دخالت باید غیرمستقیم و همراه با استدلال منطقی باشد. فراگیر نباید احساس کند که رفتار و کار خاصی به او تحمیل می‌شود؛ به عبارت دیگر، دخالت‌های مربی باید در چارچوب راهنمایی و همراه با استدلال و توجیه منطقی و در سطح فهم او باشد.

روش‌های تربیتی

روش فعالیت مشارکتی و گروهی (یادگیری همیارانه): نظریه کنش ارتباطی هابرماس چگونگی کنش‌های ارتباطی و نحوه استدلال برتر را به ما توضیح داده و راهنمای ما برای رسیدن به وضعیت آرمانی گفتار است. با استفاده از این اندیشه هابرماس می‌توان به تقویت این روش یادگیری پرداخت. از آنجاکه دانش‌آموزان ما هنوز نحوه برقراری روابط مطلوب را بلد نیستند، در نتیجه، فعالیت‌های مشارکتی آن‌ها بی‌ثمر مانده و نتیجه مطلوب را در پی نخواهد داشت. اگر مشارکت‌های دانش‌آموزان در گروه‌های خود به‌سوی این وضعیت آرمانی حرکت کند، کیفیت یادگیری و در نتیجه، پیشرفت تحصیلی آن‌ها به‌نحو چشمگیری افزایش خواهد یافت.

استفاده از رویکرد تأویلی: هابرماس تلاش کرده‌اند تا علم تأویل را در جهت عمق یا علم تأویل انتقادی رادیکالیزه کند، علم تأویل، که به معنی تفسیر است، حاکی از تبعیت تبیین و توصیف از تفسیر می‌باشد، چیزی با اثبات‌گرایی و فردگرایی روش‌شناختی آن است (دلانتی^۱، ۱۳۷۹). معلم می‌تواند به‌منظور اطمینان از درک صحیح دانش‌آموزان به تفسیر متوسل شود، معلم و دانش‌آموزان باید

¹ Delanty

آزادانه به تفسیر و بررسی ادعاهای یکدیگر بپردازند. برای تقویت مهارت درک و تفسیر اطلاعات دانش آموز باید یاد بگیرد مطالب گوناگون را از راه های مختلف به هم ارتباط دهد.

روش ارتقای مهارت های ارتباطی در دانش آموزان: برقراری ارتباط مهارتی است که هرکسی از آن بهره ای دارد. با ارتباط داشتن با دیگران می توانید دیدگاه ها و اندیشه هایتان را به آن ها منتقل کنید و از نظرات و افکار دیگران نیز سود ببرید. یکی از روش های تربیتی افزایش مهارت های ارتباطی دانش آموزان توسط اولیای مدرسه می باشد.

روش استدلال در بحث و گفتگو: معلم برای پرورش مهارت استدلال در دانش آموز باید طوری عمل کند که او بتواند به صورت منطقی درباره مشاهدات خود بیندیشد. دانش آموز باید یاد بگیرد از وقایع و رویدادهای محیط پیرامونش به سادگی نگذرد و درباره آن ها استدلال کند. فرآیند یادگیری باید به گونه ای باشد که دانش آموزان با یکدیگر و با معلم به روش استدلالی به بحث و گفتگو بنشینند.

روش پرورش تفکر انتقادی: معلم در پرورش تفکر انتقادی دانش آموز نقش کلیدی و مهمی دارد. معلم به دلیل این که تمام رفتارشناسی می تواند الگوی دانش آموز قرار بگیرد، لذا او قادر است دانش آموزانی نقاد و پرسشگر تربیت کند که خود قدرت نقد مسائل مختلف را داشته باشد. معلم می تواند با تقویت مهارت مشاهده، مهارت درک و تفسیر اطلاعات و مهارت استدلال تفکر انتقادی را در دانش آموز پرورش دهد. در نظام تعلیم و تربیت می بایست به شیوه ای انتقادی فرآیند یاددهی-یادگیری تعریف شود به نحوی که نقد، ارزشیابی و بیان عمل جمعی تسهیل شود.

بحث و نتیجه گیری

بررسی تبیین آراء و اندیشه های فیلسوفان و مربیان تعلیم و تربیت از موضوعات اساسی مطرح در حوزه تاریخ و فلسفه تعلیم و تربیت است. این امر از آن جهت اهمیت دارد که نظریه های تعلیم و تربیت را بنیان عمل تربیتی هستند. یورگن هابرماس اندیشمند معاصر آلمانی، یکی از شخصیت های برجسته نسل دوم مکتب فرانکفورت است. او تأثیر عمیق و ژرفی بر تعلیم و تربیت داشته است. رویکردی که او در فلسفه خویش در پیش می گیرد رویکردی انتقادی است و از شیء شدگی علوم انسانی و انسان نگران است و به دنبال رهایی و آزاد شدن اوست. در مقابل عقلانیت ابزاری وبر و مکتب فرانکفورت که به نوعی به بن بست رسیده بودند عقلانیت ارتباطی را مطرح می کند که رهایی بخش است. با توجه به دیدگاه های او هدف تربیت رهایی بخشی انسان است و رویکردی را که برای رسیدن به این هدف باید در پیش گرفت رویکردی انتقادی و در واقع همان نظریه انتقادی است. هابرماس بیشتر تأکیدش بر گفتمان و ارتباط است و ارتباط، زمانی به طور صحیح شکل می گیرد که آزادی باشد، آزادی یعنی اینکه انسان ترس نداشته باشد و بتواند آن اندیشه و مطلبی که بدان رسیده، بیان نماید.

از اندیشه های هابرماس ۵ هدف، ۶ اصل و ۵ روش تربیتی به دست آمده است.

اهداف تربیتی: تفکر انتقادی، افزایش توانایی حل مسئله، رشد اخلاق گفتمانی، تفکر خلاق و خلاقیت، کنش گفتاری مطلوب در تعلیم و تربیت.

اصول تربیتی: تأکید بر بحث و گفتگوی آزاد و متقابل، مشارکت، تفاهم و توافق در معرفت‌شناختی، اصل احترام به اندیشه‌های مخالف، تأکید بر عقلانیت در آموزش، تأکید بر حقوق متعلمان برای اظهارنظر و تأکید بر تفکر نقاد.

روش‌های تربیتی: روش فعالیت مشارکتی و گروهی (یادگیری همیارانه)، استفاده از رویکرد تأویلی، روش ارتقای مهارت‌های ارتباطی در دانش‌آموزان، روش استدلال در بحث و گفتگو و روش پرورش تفکر انتقادی.

نتایج پژوهش حاضر بیانگر ضرورت بازنگری و اصلاح اهداف، اصول و روش‌های تربیتی در نظام آموزشی کشور می‌باشد. این نتایج با یافته‌های محمدی و همکاران (۱۳۹۳) و انگلاند همسو می‌باشد.

براساس یافته‌های به‌دست آمده از پژوهش پیشنهاد می‌شود دست‌اندرکاران و طراحان برنامه‌های درسی مدارس از اهداف، اصول و روش‌های تربیتی استنباط شده از اندیشه‌های فلسفی و تربیتی هابرماس پس از بومی‌سازی و در نظر گرفتن نیازهای دانش‌آموزان در جهت تعلیم و تربیت آنان به‌ویژه در خصوص یادگیری گروهی و مشارکتی، پرورش تفکر انتقادی، پرورش خلاقیت و نوآوری و نیز تقویت مهارت‌های ارتباطی استفاده نمایند.

منابع

- بازرگان، عباس (۱۳۹۴). مقدمه‌ای بر روش‌های تحقیق کیفی و آمیخته: رویکردهای متداول در علوم رفتاری. تهران: انتشارات دیدار.
- بهمن پور، محمد سعید (۱۳۷۹). *فراز و نشیب عقلانیت*، تهران: انتشارات نوادر.
- پالمر، جوی آ (۱۳۹۳). *پنج‌جاه اندیشمند نوین علوم تربیتی (از پیازه تا عصر حاضر)*، ترجمه جمعی از مترجمان، تهران: انتشارات سمت.
- پیوزی، مایکل (۱۳۹۳). *یورگن هابرماس*، ترجمه احمد تدین، تهران: نشر هرمس.
- حسینی، افضل السادات (۱۳۹۴). *ماهیت خلاقیت و شیوه‌های پرورش آن*، مشهد: انتشارات به نشر.
- دلانتي، گارد (۱۳۷۹). *تاویل و تفسیر در علوم اجتماعی*، ترجمه محمدعزیز بختیاری، *ماهنامه معرفت*، ۹(۳۵)، ۱۰۹ - ۱۱۷.
- کاردان، علی محمد (۱۳۹۹). *سیر آراء تربیتی در غرب*، تهران: انتشارات سمت.
- کریمی، علی (۱۳۸۶). *بررسی دلالت‌های اخلاق گفتمانی هابرماس در تربیت اخلاقی با نظر به پدیده جهانی شدن*. پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران.
- علیخواه، فردین (۱۳۷۹). *کنش ارتباطی و زبان در اندیشه هابرماس*. *فصلنامه راهبرد*، ۱۴۰-۱۳۹، ۷۱ - ۷۱.
- محمدی، آزاد؛ باقری نوع پرست، خسرو و زیباکلام، فاطمه (۱۳۹۳). *اصول و روش‌های تربیت اجتماعی مبتنی بر نظریه کنش ارتباطی هابرماس*. *پژوهش نامه مبانی تعلیم و تربیت (مطالعات تربیتی و روان‌شناسی مشهد)*، ۴(۲)، ۵-۲۸.
- مهدوی، محمدصادق و مبارکی، محمد (۱۳۸۵). *تحلیل نظریه کنش ارتباطی هابرماس*. *فصلنامه علمی و پژوهشی علوم اجتماعی*، ۸، ۲-۱۵.
- میر لوحی، سید حسین (۱۳۷۶). *دیدگاه‌های تربیتی مبتنی بر نظریه انتقادی*. *فصلنامه تعلیم و تربیت*، ۱۳(۱)، ۱-۱۰.

- نقیب زاده، میر عبدالحسین و نوروزی، رضا علی (۱۳۸۸). تحلیلی بر اهداف تربیت اخلاقی و اجتماعی از دیدگاه هابرماس با تأکید بر نظریه کنش ارتباطی. *مجله جامعه شناسی کاربردی*، ۲۱ (۳۷)، ۱۲۳-۱۴۲.
- نوروزی، حسینعلی (۱۳۸۹). *بازخوانی هابرماس (درآمدی بر آراء، اندیشه ها و نظریه های یورگن هابرماس)*، تهران: نشر چشمه.
- هابرماس، یورگن (۱۳۸۴). *نظریه کنش ارتباطی (جلد دوم)*، ترجمه کمال پولادی، تهران: مؤسسه انتشاراتی روزنامه ایران.
- هولاب، رابرت (۱۳۷۸). *یورگن هابرماس: نقد در حوزه عمومی*، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشر نی.
- هوینیش، استیون (۱۳۹۰). *اخلاق گفتمانی هابرماس*. ترجمه شروین طاهری. *مجله فردوسی*، ۹ (۸۸)، ۶۴-۶۵.
- Englund, T. (2006). Deliberative communication: a pragmatist proposal. *Journal of Curriculum Studies*, 38 (5), 15-10.
- Lumsdaine, E. (1995). *creative problem solving*. Michigan, MC Graw- Hill, Inc.